



محمد لطیفی



اشاره  
خیلی وقت‌ها چینش و کنار هم گذاردن وقایع تاریخی می‌تواند گزاره‌های جامعه‌شناسانه و مردم‌شناسانه ارائه دهد؛ گزاره‌هایی که شاید قطعیت نداشته باشند اما در درجه بالایی از گمان قرار دارند. دیدن جریان‌های واحد در سیر تاریخی یک ملت و در فراز و فرود روزگار، چیزی نیست که به آسانی بتوان آن را اتفاقی دانست. این قلم خواسته است با واکاوی تاریخی فرهنگی دو جامعه عربستان و ایران اشاره‌ای گذرا به زمینه‌های شکل‌گیری دو فرقه وهابیت و بهائیت داشته باشد.

# وهابیت و بهائیت استاد اردو و بیان

نقطه برخورد یک دین تازه و فراگیر با یک فرهنگ اجتماعی دیرپا، نقطه شروع چالش‌ها و ناسازگاری‌ها است. این برخورد است که مردم یک جامعه را و می‌دارد تا بگویند: «آنا وجدنا آباءنا علی أمه و آنا علی آثارهم مقتدون». فرهنگ‌ها از آن‌جا که درک‌های مشترک اجتماعی هستند، زاینده جوامع انسانی و بازتاب خصوصیات جغرافیایی و نژادی‌اند. حکما و اطباء یونان قدیم به روشنی بر این مطلب پای فشرده‌اند که فصول سال، گرما و سرما، جغرافیا و مکان زندگی و اوضاع آب و هوایی بر طباع چهار گانه انسانی و به تبع بر روحیات و حالات وی تأثیر مستقیم دارد. به موازات این زمینه‌ها، ارتباطات، حوادث و دگرگونی‌های روزگار، اعم از جنگ و قحطی‌ها و... به ظهور این حالات و خصوصیات کمک بسزایی کرده و اسباب شکل‌گیری فرهنگ‌ها را فراهم آورده است. فرهنگ از آن‌جا که زبان مشترک رفتاری میان افراد جامعه به شمار می‌آید، مانند عادت‌ها بسیار ثابت و دیرشکن است. گزاف نیست اگر بگوییم فرهنگ جز با فرهنگ تغییر و اصلاح نمی‌یابد و حتی اگر دین بخواهد عناصر غلطی را از یک فرهنگ بزدايد باید به صورت فرهنگ و درک مشترک اجتماعی درآید و در غیر این صورت فرهنگ دینی شکل نخواهد گرفت. تا هنگامی که آموزه‌های دینی در حیطه درک اجتماعی قرار نگرفته و بخشی از حالت‌های واقعی افراد آن جامعه نشده باشد، نمی‌توان به اصلاح دینی و الهی آن جامعه امیدوار

بود، حتی اگر در ظاهر شعائر مذهبی به خوبی اقامه شوند و پوسته جامعه، دینی به نظر برسد؛ چرا که گذشت زمان و دگرگونی ایام، متن واقع را بیرون خواهد ریخت و حقیقت امر را که همان عادات و باورهای فرهنگی هستند به نمایش خواهد گذاشت.

این پدیده الزاماً در مورد همه افراد جامعه اتفاق نمی‌افتد، بلکه اختصاص به گروهی دارد که به جای آوردن دین به صحنه زندگی اجتماعی، رسوم و ارتکازات خود را اصول مسلم حیات اجتماعی قلمداد کرده و قرائتی از دین ارائه می‌دهند که هم امیال و ادراکات پیشین را برتابد و هم ایشان را در زمره متدینان و بلکه برتر از ایشان جلوه دهد؛ چرا که به زعم خویش، از پذیرش عوامانه و تسلیم محض بودن در برابر تمام آموزه‌های دینی سرباز می‌زند و به کمک اندیشه و تحلیل عقل مصلحت‌گرای خویش، «یؤمنون ببعض و یکفرون ببعض» می‌شوند و به دستاویز اجتهاد از مهلکه خروج از دین می‌گریزند. پیشتازان این جریان در تاریخ چه در یهودیت و چه در مسیحیت و اسلام، به ظاهر عالمان دینی بودند که برخی از روی نادانی و عده‌ای به واسطه غرض‌ورزی منشأ تشکیل کانون‌های به ظاهر دینی اما در واقع ضد دینی شدند.

#### یک نمونه

حمیت و عصیت قومی عرب جاهلی از جمله فرهنگ‌های راسخ مردم حجاز پیش از اسلام بود. غرور و تکبر نه تنها در حد یک صفت انسانی مشترک بین همه انسان‌ها، بلکه در حد یک فرهنگ ناشی از عرویت در اعماق جان اعراب ریشه داشت. ندای «آنا رجل» بلندترین و مقدس‌ترین ندایی بود که به گوش می‌رسید. زن در حکم حیوان و کالا بود و نوزاد دختر برای صیانت از شرافت و رجولیت زنده زنده دفن می‌شد. غارت و راهزنی و شمشیر و شراب آرمان پهلوانان و جوانان بود و علم به آباء و انساب عرب و افتخار به تعداد قبور و... شغل پیران به شمار می‌رفت. کوچک‌ترین کلامی که منافی غرور و هویت عربی باشد، کافی بود تا جنگی تمام عیار را رقم زند و بالاخره بت‌پرستی اگر چه اعتقاد ظاهری مردم جزیره‌العرب بود اما باور واقعی آنان خودپرستی و قبیله‌پرستی بود.

در این اوضاع، دینی ظهور کرد که انسان را به تسلیم فرا می‌خواند و از او می‌خواست روزی ۳۴ مرتبه پیشانی‌اش را که بلندترین و شریف‌ترین اعضای بدن اوست، به نشانه ذلت و خضوع در برابر پروردگار بر خاک بندگی بساید. تعالیم بلند اسلام که بر نفی پرستش غیر خداوند تعالی مبتنی بود، جزیره‌العرب را تکان داد و دست‌کم در زمان حیات

کار این فرهنگ قومی عربی که  
صیغه دینی یافته بود، به جایی کشید  
که آشکارا رو در روی حاکمیت دینی  
امیر مؤمنان (ع) شمشیر کشید و به  
قتل و راهزنی و غارت مسلمانان  
پرداخت، تا آن‌جا که خباب بن  
آرت را در برابر چشمان همسر  
حامله‌اش سر برید و پس از دریدن  
شکم او جنینش را بر نیزه زد. این  
اعمال را کسانی مرتکب می‌شدند که  
روزها را به روزه و شب‌ها را به عبادت  
می‌گذراندند و از کثرت سجده پینه‌های  
پیشانی‌شان را با قیچی می‌بریدند.





فرهنگ از آن جا که زبان  
مشترک رفتاری میان افراد  
جامعه به شمار می آید، مانند  
عاداتها بسیار ثابت و دیرشکن  
است. گزاف نیست اگر بگوییم  
فرهنگ جز با فرهنگ تغییر و  
اصلاح نمی یابد و حتی اگر دین  
بخواهد عناصر غلطی را از یک  
فرهنگ بزداید، باید به صورت،  
فرهنگ و درک مشترک  
اجتماعی در آید و در غیر این  
صورت فرهنگ دینی شکل  
نخواهد گرفت.

اما شاید به دو دلیل نتوانست  
مکتب خود را آن چنان که  
می خواست ترویج کند؛  
نخست، هوشیاری دانشمندان  
اسلام از فرق و مذاهب  
مختلف و نوشتن ردیه های  
متعدد بر عقاید و افکار وی،  
و دوم این که او مانند محمد  
بن عبدالوهاب، ابن سعودی  
نداشت که از قوت شمشیر او



برای رواج مکتب کمک گیرد. چند قرن بعد توافق محمد  
بن عبدالوهاب و محمد بن سعود در درعیه، زمینه ساز بروز  
نحله ای همان اسلام عربی متعصب شد. درک صحیح استعمار  
از وجود چنین بستر مناسبی در فرهنگ عرب حجاز، تشکیل  
فرقه ای جدید را نوید می داد که حداقل در آغاز می توانست ساز  
مخالفی میان بقیه سازها باشد؛ هدفی که استعمار پیر از آغاز،  
آن را مبنای سیاست استعماری خود تعریف کرده بود. بازوی  
خونریز ابن سعود، به عنوان امام سیف، آمال و آرزوهای دور و  
خطرناک محمد بن عبدالوهاب را عملی می کرد و می توانست  
به عربستان در خاورمیانه قدرت و مرکزیت ببخشد؛ مرکزیتی  
که تابع استعمار و استکبار و نطفه شوم اسلام امریکایی بود.  
چیزی نگذشت که آیینی به نام وهابیت، نماد مذهبی حکومت  
آل سعود شد و علمای طراز اول دربار سعودی را بزرگان  
وهابیت تشکیل دادند.

پس از پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی در ایران، امام  
راحل در عمل مروج اسلام ناب محمدی و طلایه دار مبارزه  
با استکبار، و ایران ام القرای جهان اسلام شناخته شد. این  
حقیقت برای فرهنگ «آنا رگل» بسیار ناگوار بود؛ از همین  
رو به تحریک استکبار و میل ذاتی از هیچ کمکی به دشمنان  
ایران اسلامی دریغ نکرد. این طیف در دهه اخیر سلاح بر  
دوش و به نام ارکان نظامی القاعده کوشیده است در ظاهر از  
حکومت سازشکار خود فاصله بگیرد و با رجزخوانی و غرور  
فزاینده، به اصطلاح جامعه جهانی را اصلاح کند؛ اما تاکنون

نبی اکرم(ص) دوران تابان و ارزشمندی از فرهنگ تعبد و  
تسلیم به تصویر کشیده شد. پیامبر اسلام (ص) هم در جایگاه  
پیامبر و هم در سمت امام و راهبر جامعه غرور و حمیت  
شُرک آلود را مطرود اعلام کرد و نوعی صلابت دینی را از  
اساس بنیان نهاد.

پس از رحلت پیامبر(ص) چندی نگذشت که مناسبات  
قومی و قبیله ای زنده و عصیت خفته جاهلی بار دیگر بیدار  
شد و این بار نام دین را با خود یدک کشید و به همین سبب،  
رویاری با آن بسیار مشکل می نمود، بنی امیه که از احیاگران  
پشت پرده این جریان بودند و آن را خطدهی می نمودند،  
بیشترین سوء استفاده را از آن کردند. کار این فرهنگ قومی  
عربی که صبغه دینی یافته بود، به جایی کشید که آشکارا  
رو در روی حاکمیت دینی امیرمؤمنان(ع) شمشیر کشید و به

قتل و راهزنی و غارت مسلمانان  
پرداخت، تا آن جا که خباب بن  
ارت را در برابر چشمان همسر  
حامله اش سر برید و پس از  
دریدن شکم او جنینش را بر  
نیزه زد. این اعمال را کسانی  
مرتکب می شدند که روزها را  
به روزه و شبها را به عبادت  
می گذراندند و از کثرت سجده  
پینه های پیشانی شان را با قیچی  
می بریدند.

رفته رفته و در بستر حکومت بنی امیه این جریان ادامه  
یافت تا این که در زمان یزید عده ای به اسم اسلام و خلیفه  
مسلمین و با ندای تکبیر و تهلیل، سر مطهر حسین بن علی(ع)  
را جدا کردند و اهل بیت او را به عنوان خارج شدگان از  
دین و کفار به اسارت بردند. با این که انگیزه یزید از این  
حرکت پلید هیچ ربطی به تکبیر و تهلیل نداشت، خود او  
گفت: «لیت اشیاخی بیدر شهدوا...»؛ ای کاش اجدادم زنده  
بودند و می دیدند چگونه انتقام پدر را از حسین و پدرش  
ستاندم و نام و آبروی خانوادگی ام را زنده کردم. البته این  
نگرش و کلام یزیدی نسبت به حادثه عاشورا و پایین آوردن  
آن در حد جنگ قدرت و حکومت، امروزه نیز از گوشه و کنار  
به گوش می رسد. تأثیر ماجرای کربلا در جامعه اسلامی به  
قدری عمیق بود که خلفای بنی امیه و بنی عباس را اگر چه در  
ظاهر، به جانبداری از اهل بیت(ع) وادار ساخت و بنی عباس  
را با شعار «الرضا من آل محمد» به روی کار آورد. همچنین  
جریان خارجی گری و عروبت مذهبی را که توسط دشمنان  
اهل بیت(ع) سامان می یافت، به انزوا کشاند. اما از آن جا که  
این تفکر در ذات فرهنگ عربی ریشه داشت، از بین نرفت و  
به حیات ضعیف خود ادامه داد.

در قرن هشتم ابن تیمیه مبانی فکری این جریان را با  
ظواهر آیات و روایات صحیح و معجول تئوریزه کرد و برای  
اولین بار به عنوان مکتبی مبتنی بر توحید ناب ارائه کرد،



**در سده‌های اخیر این بستر مناسب، استعمار پیر را برای تشکیل فرقه‌ای جدید و متمایز تر در این سوی خاورمیانه به فکر فرو برد. او نمی‌توانست آیینی چون وهابیت را در ایران پایه‌ریزی کند؛ چرا که اصولاً مناسبات فکری فرهنگی با اندیشه وهابی در ایران وجود نداشت، اما فرهنگ افراطی عرفانی که از عرفان قرآنی و علوی پیش افتاده بود، سنگ‌بنای آیینی جدید می‌شد که علی محمد باب شیرازی مهره مناسبی برای تأسیس آن بود.**

دستاوردی جز کشتار انسان‌های مظلوم و بی‌گناه با بمب و ترور و ذبح و سوزاندن زنده‌زنده، نداشته است.

#### نمونه‌ای دیگر

ایران از زمان فلهویون تاکنون حکمای بزرگی را به خود دیده، و یکی از مهم‌ترین خاستگاه‌های تصوف شرقی است. با ورود آموزه‌های قرآنی و اسلامی، جهشی در سیر معارف روحانی به وجود آمد و عرفان رونق بسیار یافت. مفاهیم عمیق اسلام شیعی که از طریق اهل بیت بیان شده بود، نه تنها با

ذوق حکمای ایرانی سازگار بود که به آن تعالی نیز می‌بخشید. مفاهیمی چون پندار و کردار نیک، محبت، نور، انسان الهی، منجی موعود و... مفاهیمی بود که ایران از زمان حکمت خسروانی با آن آشنا بود. اما اکنون با تفصیل و ترتیب والاتر و به همراه معارف عمیق دیگری آن‌ها را از قرآن و عترت می‌شنید. حقایقی از قبیل این که صفات الهی در وجود انسان متجلی می‌گردد، حقیقت وجود پیامبر و امام یکی است، امام نمونه انسان کامل و مظهر تمام تجلیات الهی است، راه سیر و سلوک روحانی برای انسان‌ها وجود دارد و آنان نیز به فراخور استعدادشان می‌توانند تجلی صفات خداوند را در خود دریابند و صدها حقیقت معرفتی دیگر، بعدها توسط حکمای بزرگ اسلامی از راه برهان و استدلال نیز به اثبات رسید و فرهنگ اعتقادی ایرانیان را متعالی و ممزوج با معارف قرار داد. تا این جا جنبه مثبت قضیه بود؛ اما از سوی دیگر، عده‌ای

با سوء استفاده از این معارف بلند و جاذبه و تأثیر معنوی آن در جان مخاطبان دست به تشکیل فرقه‌ها و سلسله‌های خاص زدند و بر شالوده همان اصول فلسفی و عرفانی که پیش‌تر اشاره شد، جریان جدیدی را به وجود آوردند. در این میان مدعیان بیش از اهل حقیقت مطرح شدند و از هر حربه‌ای برای ارضای مطامع نفسانی خود بهره بردند. مریدان سرسپرده نیز با نگاه افراطی و غلوآمیز به مرشدان روحانی خود در رشد این روند مؤثر بودند. در سده‌های اخیر این بستر مناسب، استعمار پیر را برای تشکیل فرقه‌ای جدید و متمایز تر در این سوی خاورمیانه به فکر فرو برد، او نمی‌توانست آیینی چون وهابیت را در ایران پایه‌ریزی کند؛ چرا که اصولاً مناسبات فکری فرهنگی با اندیشه وهابی در ایران وجود نداشت، اما فرهنگ افراطی عرفانی که از عرفان قرآنی و علوی پیش افتاده بود، سنگ‌بنای آیینی جدید می‌شد که علی محمد باب شیرازی مهره مناسبی برای تأسیس آن بود. تساهل و اباحی‌گری صوفیانه، سکولاریسم و سازش با هر خوی استعماری و دشمنی با علمای اسلام از ویژگی‌های بنیادین بهائیت بود که آن را از تصوف منفی به ارت برده بود. تردیدی نیست که بیداری علمای بزرگوار شیعه نگذاشت بهائیت رونق مطلوب استعمار را بیابد و آن‌گونه که وهابیت سلوک رسمی عربستان شد بهائیت در ایران پا نگرفت؛ اما به صورت یک جریان استعماری مزاحم، اگر

**پیش‌تازان این جریان در تاریخ، چه در یهودیت و چه در مسیحیت و اسلام، به ظاهر عالمان دینی بودند که برخی از روی نادانی و عده‌ای به واسطه غرض‌ورزی منشأ تشکیل کانون‌های به ظاهر دینی اما در واقع ضد دینی شدند.**

چه اندک و ناچیز، باقی ماند. ارتباط تنگاتنگ بهائیان با اسرائیل و انگلیس چیزی نیست که بر کسی پوشیده باشد. اعطای نشان دولتی انگلیس در حیفا به عبدالبها و دریافت لقب «سر»، رضایت اربابان از عملکرد نوکران را نشان می‌دهد.

کلام آخر این که خطر دینداری مشوب به امیال پست بشری تا حدی است که موجب رسوم و عادات غلط شده و منشاء بروز فتنه‌ها و انشعابات

در صراط مستقیم دین است. دشمنان فرصت طلب دیروز و امروز نیز هیچگاه سلاح شوم تفرقه‌انگیزی را کنار نگذاشته و نخواهند گذاشت؛ چرا که به روشنی دریافته‌اند تشتت و تفرق، بزرگ‌ترین نقطه ضعف جامعه اسلامی است که می‌توان از خلال آن به اهداف استعماری دست یافت.

استقبال گرم و درخور توجه فرهیختگان عالم اسلام از فراخوان رهبر فرزانه انقلاب درباره انسجام اسلامی، ظرفیت عظیمی را نوید می‌دهد که برای تحقق اتحاد و همدلی در میان مسلمانان جهان وجود دارد. امید است که به لطف الهی پایان سال انسجام اسلامی آغازی برای رفع کینه‌ها و اختلاف‌ها از جامعه مسلمین و قیامی یکپارچه در برابر کفر و استکبار و صهیونیسم جهانی باشد، ان‌شاءالله.